دریچه

محمد عطریانفر
روزنامه‌نگار و سیاستمدار

محمد عطریانفر از ضرورت ساخت مستند «ضد قهرمان» به «ایران» می‌گوید

مستند خلخالی چراغ راه آینده است

«پیام مستمری که این فیلم برای جامعه، بخصوص افراد اثرگذار در عرصه سیاست و مسائل مرتبط با مردم دارد، این است که بیاموزند دلالت وقایع و ماجرای مستند «ضد قهرمان» بر شما هم می‌تواند رخ بدهد. به آن معنا که شاید شما از سر ناآگاهی گرفتار تندروی شوید اما برخی از سر عمد و با هدف تخریب انسجام اجتماعی کشور از شرایط سواستفاده می‌کنند!» گوینده این عبارات محمد عطریانفر، روزنامه‌نگار و سیاستمدار ایرانی است. او که یکی از مصاحبه‌شوندگان در این مستند است، از چگونگی ایجاد فضای دوگانه در آن دوره تاریخی و ضرورت واکاوی آن به «ایران» گفته است.

از منظر شما چه ضرورتی برای بازخوانی این بخش از تاریخ و بخصوص ساخت مستندهایی نظیر «ضد قهرمان» علیه تفکر تندرو آن دوران وجود دارد؟

تا آنجا که من به خاطر می‌آورم، فعالیت ژانر سینمایی حقیقت به دنبال اهداف سیاسی برخی نهادهای مدعی فعالیت‌های فرهنگی شروع شد. اغلب آنها هم به دنبال القای برخی منویات خود بودند که از آن جمله می‌توان به حوزه هنری اشاره کرد. هرچند نکته مهم در حیطه توصیف منطقی روایت‌ها و حوادث سیاسی تاریخ معاصر چندان در اسارت دیدگاه‌ها قرار نمی‌گیرد. به نظر من، اصل حضور در تولید برنامه‌های مستندی که روایت‌هایی از واقعیت‌های سیاسی کشور را شامل می‌شوند و از آنها تحت عنوان سینمای حقیقت یاد می‌شود، قابل دفاع هستند. با آن که سینما حقیقت در کشورمان، شروعی جهت‌دار داشته اما از رویکردی که این‌روزها برخی جوانان نویسنده و کارگردان دنبال می‌کنند، دفاع می‌کنم. خودم نیز در حد بضاعت هرگاه کمکی از عهده‌ام ساخته بوده، برای تقویت اطلاعات لازم برای تولید مستند آنان دریغ نکرده‌ام.

اما نگفتید که توجه به موضوعات مرتبط با اقدامات رادیکالی ابتدای انقلاب را ضروری می‌دانید یا نه؟

بله، توجه به چنین موضوعاتی در تولید مستندات بی‌شک ضروری است. امروز نزدیک به نیم قرن از وقوع انقلاب در کشورمان می‌گذرد. گذشت حدود ۴۶ سال از وقوع انقلاب زمان کمی نیست. عمر زیادی است. قدرت‌های بسیاری در ایران بر سر کار بودند. هرچند که خوشبختانه به دلیل برخورداری جمهوری اسلامی ایران از زیرساخت‌های مورد اعتماد مردم، این نظام همچنان پابرجاست. دغدغه‌ها و نقدهایی که هر از چندی از سوی برخی چهره‌های سیاسی اصلاح‌طلب مطرح می‌شود نیز به آن خاطر است که حاکمیت خودش را از گوهر همراهی و اعتماد مردم محروم نکند. به اعتبار این گزاره همیشگی که به آن اشاره شد، از گذشته می‌توان به عنوان چراغ راه آینده بهره گرفت. البته تحقق این مسأله اما و اگرهایی دارد. از جمله آن که گذشته را به درستی و خوب روایت کنیم. نقاط ضعف و قوت آن را بررسی کرده و از نتایج آن برای تدابیر روزمره خودمان و همچنین در سطوح مختلفی از مدیریت‌های دولتی، حکومتی و ملی و همچنین در مواجهه جامعه ایرانی بهره بگیریم. نکته مهمی که نباید فراموش شود، این است که از خطاهای گذشته درس بگیریم تا احتمال ارتکاب آنها تا حد ممکن کاهش پیدا کند. از مجموع ۱۰ نفری که در این مستند با آنان مصاحبه شده که خود من هم از جمله‌شان هستم، یک فصل مشترکی دیده می‌شود؛ اینکه اگر آن سال‌ها قدری عمیق‌تر و البته اصولی‌تر با حوادث روبه‌رو می‌شدیم، چه بسا مانع وقوع برخی اتفاقاتی می‌شدیم که برخاسته از نگاه‌های افراطی و تند رادیکالی چهره‌های قهرمان و ضدقهرمان این مستند هستند .

یعنی شما این مستند را محدود به آقای خلخالی ندانسته و در واقع نقد یک جریان و گفتمان می‌دانید؟

بله. به نکته درستی اشاره کردید. روایت گذشته برای قصه‌پردازی و داستان‌سرایی نیست. تحلیل گذشته را باید با هدف درس‌آموزی و برای استفاده در زمان حال ببینیم. بگذارید به نمونه‌ای اشاره کنم، وقتی تأکید می‌کنیم که کوروش در دو لوح بزرگش به انسان‌مداری و جامعه‌گرایی اشاره کرده و از خدا می‌خواهد که کشورمان را از دروغ، خشکسالی و سیل محفوظ بدارد، قصدمان ضرورت توجه به این مسأله است که ابتلا به دروغ تا چه اندازه قادر است بنیان نهادها، قدرت‌ها، سازمان‌ها و حکومت‌ها و جوامع را درهم نوردیده و از بین ببرد. باید با چنین نگاهی به سراغ ساخت چنین مستندهایی رفت. به شرایط فعلی نگاه کنید، در زمینه رفتارهای سیاسی شاهد حضور و فعالیت برخی گروه‌های افراطی هستیم که با دخالت‌های خود نه تنها بروز نتایجی منفی را سبب می‌شوند، بلکه در نتیجه تهاجم و رفتار خود بسیاری از افراد را از اظهار نظر و مقاومت بازمی‌دارند و با ایجاد نوعی رعب و وحشت، عده‌ای را از انجام تکالیف اجتماعی خود دور نگه می‌دارند. پیام مستمری که این فیلم برای جامعه، بخصوص افراد اثرگذار در عرصه سیاست و مسائل مرتبط با مردم دارد، این است که بیاموزند دلالت وقایع و ماجرای مستند «ضد قهرمان» بر شما هم می‌تواند رخ دهد. به آن معنا که شاید شما از سر ناآگاهی گرفتار تندروی شوید اما برخی از سر عمد و با هدف تخریب انسجام اجتماعی کشور از شرایط سوء استفاده می‌کنند!

به عنوان فردی مطلع از شرایط آن دوران، بخصوص فضای حاکم بر رسانه‌ها جایی تأکید کرده‌اید که خود خلخالی خواست اینقدر بزرگ شود! خودش دنبال بزرگ‌نمایی بود. این نگاه چه تأثیری در جامعه و مخاطب داشت؟ همان‌طور که در ابتدای مستند هم آمده، با وجود انتقادهایی که به برخی رفتارهای افراطی علیه شهر نو وجود داشته اما به مرور مردم خلخالی را به عنوان یک قهرمان می‌پذیرند آنچنان که در ادامه بهشتی را یک ضدقهرمان می‌بینند! اینکه معتقدید خود خلخالی به دنبال این بزرگ‌نمایی بوده یعنی بحث جهت‌دهی آگاهانه به افکار عمومی نقش داشته است؟

در یک مقطعی، بخصوص دو- سه سال ابتدایی انقلاب شاهد وجود یک منازعه نوشته یا نانوشته‌ای بودیم؟ بین دو حوزه عقلانی و رفتارهای غیرمنطقی و رادیکالیستی. جماعتی تمسک پیدا می‌کردند به اینکه چون امام خمینی(ره) مظهر انقلاب اسلامی و شکست رژیم پهلوی است، پس ایشان تمامی رفتارهای ناشی از ساختارشکنی‌ها را تأیید می‌کند. این در حالی است که ایشان در آن مقطع قدرت گفت‌وگو با جامعه را داشتند و حتی تأکید می‌کردند که تندروی‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند! با این حال به دو دلیل آنان دچار تندروی‌هایی شدند؛ نخست آن که یک تصور اشتباه داشتند! تصورشان این بود که با همان سیاست و رفتاری که با رژیم پهلوی جنگ کردند، در مواجهه با وقایع داخلی نیز همچنان باید به همان روش عمل کنند و به لحاظ اعتقادی و فکری هر گروهی که تناسبی با فعالان انقلابی ندارند را طرد و دفع کنند. خب این رویکرد آنان را دچار آسیب می‌کرد. رویکرد یا مسأله دیگر آن بود که جماعتی از این دست معمولاً فاقد صلاحیت‌های کافی در دیگر زمینه‌های مرتبط با اداره کشور بودند و فقط همین را بلد بودند. آنان فقط بلد بودند فریاد بکشند و به جای استفاده از فکر، فهم و فضیلت‌های معنوی تنها از ظرفیت نیروهای فیزیکی استفاده کنند. به عقیده من، ریشه این بیماری در همان آغاز است که به برخی از آنها اشاره شده است. اینها بین خودشان گمان می‌کردند با بزرگ‌نمایی کردن که در سیاست‌های تبلیغی آن را رجزخوانی می‌خوانیم، واقعیتی را در چشم رقیب می‌نشانند که آنان را بزرگ‌تر از آنچه هستند نشان می‌دهد. بخشی از این بزرگ‌نمایی برای ترساندن طرف مقابل بود. دنبال آن بودند که بگویند ما خیلی قدرتمند هستیم! در حالی که حتی ظرفیتی که از آن برخوردار بودند قدرت اثرگذاری چندانی نداشت. این ادبیات که من از آن تحت عنوان «النصر بالرعب» نام بردم در صدر اسلام هم دیده می‌شود. متأسفانه این افراد، رفتار و فعالیت‌های خود را برخاسته از برخی گزاره‌های تاریخی اسلام در آغاز پیامبری رسول اکرم می‌دانند و به سوره‌ای در قرآن استناد می‌کنند که در آن آمده ما تعداد شما را بیشتر از چیزی که بود نشان دادیم! یا ملائکه را به یاری شما رساندیم تا دشمن بترسد و صحنه را ترک کند. این در شرایطی است که اسلام در آن زمان در موضع ضعف بوده و باید تقویت می‌شد. شاید در آن مقاطع تاریخی و حتی در هنگام وقوع انقلاب اسلامی در کشورمان نیز رجزخوانی اقدامی ضروری بوده است. آنچنان که وقتی امام از نجف به پاریس می‌روند، با آن که قدرت غالب در دست شاه بوده است اما به اتکای پشتیبانی روحانیان، دانشجویان و جوانان، دشمن را به عقب می‌رانند. از آنجایی که رژیم پهلوی نیز از درون دچار پوسیدگی شده بود، این رجزخوانی برآن اثر گذاشت و میدان را خالی کرد. من فکر می‌کنم آن رجزخوانی‌ها و بزرگ‌نمایی‌ها و هیجاناتی که در مقطع یکی دو سال اول انقلاب داریم بیشتر ناشی از آن بود که کسانی که میداندار این حرکت بودند گمان می‌کردند که برای تثبیت وضعیت همچنان به چنین رفتارهایی نیاز است. آقای خلخالی هم با همین زاویه به مسائل روز نگاه می‌کرد. ضمن اینکه برخی از آنهایی که به عنوان سیاهی لشکر در صحنه حاضر شدند، همچون «ماشاءالله قصاب» که از آن نام برده می‌شود یا بخشی از نیروهای تند افراطی از آنجایی که فاقد هرگونه صلاحیت، به غیر از اقدامات عملیاتی، بودند اگر این بخش را از آنها می‌گرفتی به آدم‌هایی متعارف عادی تبدیل می‌شدند، در حالی که در درون‌شان خودشیفتگی و بزرگی‌طلبی موج می‌زد. آنها مصرانه می‌خواستند این را حفظ کنند لذا دست از ضعف اخلاقی‌شان برنمی‌داشتند.

احتمالاً آقای خلخالی صاحب شخصیتی بود که هنر ارتباط با مردم را بلد بود و با حربه‌هایی باعث فریب مردم می‌شد؟

آدم‌هایی که سردمدار حرکت‌های تند و رادیکال می‌شوند صدایشان بلند است و چون جامعه مخاطبشان معمولاً انسان‌های نجیب و ساده‌اندیشی هستند، تحت تأثیر قرار می‌گیرند طبیعتاً این آثار اولیه پیام‌های تند افراطی و رادیکال است که جامعه را به سمت خود جذب می‌کند. برای اینکه موضوع تفهیم شود کافی است به نوع شعارهای تند و رادیکال آقای احمدی‌نژاد در آغاز انتخابات ریاست جمهوری مراجعه بفرمایید. طبیعتاً جامعه‌ای که تجربه ارزشمند دولت در دوران دفاع مقدس داشت یا دستاوردهای فاخر دولت‌های هاشمی رفسنجانی و خاتمی را تجربه کرده چه می‌شود که بعد از اینها تحت تأثیر شعارهای تهی و توخالی و پوچ چهره‌ای قرار می‌گیرد که اساساً فاقد صلاحیت مدیریت در سطوح عالی قدرت است و در نهایت یک مدیر درجه ۳ و ۴ تبدیل می‌شود به سکاندار جریان اجرایی کشور و بسیاری از دستاوردهای کشور و نظام و منابع اقتصادی را در بازه زمانی شش هفت ساله از بین می‌برد. این اتفاق ناشی از این است که مردم نجیبند، مردم اعتماد می‌کنند.

در مورد آقای خلخالی هم می‌توانستند مقامات ارشد نظام مثل مرحوم شهید بهشتی زودتر جلوی تندروی‌های آقای خلخالی را بگیرند ولی در یک زمانی نتوانستند یا فکر می‌کردند که حضور ایشان به عنوان یک شمشیر در غلاف برای نظام لازم است. اشکالی هم ندارد این را در ذخیره عملکردی انقلاب نگه داریم اما شمشیر انقلاب را کجا باید به کار برد؟ من تصورم این است که ما اگر بخواهیم یک رویکرد منصفانه در رابطه با ضد قهرمان داستان داشته باشیم واقعیت این است که این بزرگوار نقش‌اش در مبارزه با مواد مخدر بسیار مؤثر بود اما عملکرد ایشان در تصمیم‌گیری برای مدیران رژیم قبل که باید با احتیاط عمل می‌کردند بسیار ناپسند است.

این توضیحات شما می‌تواند پاسخی به این سؤال مخاطب باشد که چرا شخصیتی با چنین رفتار و طرز فکری این همه سال بر مسند بوده است؟

بر اساس خاطره‌ای که از آن سال‌ها در ذهنم باقی مانده، در مقطعی بر سر عملکرد آقای خلخالی حساسیت زیادی ایجاد شده بود و مقامات ارشد نظام به سرعت دست خلخالی را از دخالت بر امور قضایی روتین کشور قطع کرده و مسأله را حل کردند. افرادی از جمله زنده‌یاد قدوسی و شهید بهشتی که به تندروی‌ها نقد داشتند به سرعت قدرت را از او گرفتند، بخصوص که نظر امام را حل نیز با آنان همراه بود. اما داستان مواد مخدر که به آن اشاره کردم، موضوعی تحمیلی بود که کشور را با آسیب‌هایی مواجه می‌کرد، از طرفی سبب بروز مشکلات امنیتی شده بود و هم مشکل از میان بردن نسل جوان را در دستور کار خود داشتند. به همین دلیل عملکرد آقای خلخالی را به ورود به مسائل مرتبط با مواد مخدر محدود کردند، آن‌طور که در خاطرم هست؛ در آن مقطع ایشان لشکرکشی کوچکی هم داشت. به تنها یا به همراهی یک گروهی عازم استان‌ها می‌شدند، خیلی زودتر از استقرار در محل مورد نظرشان، این خبر را منتشر می‌کردند که خلخالی در راه -به فرض- بم است! در نتیجه همه قاچاقچیان فرار می‌کردند. خبر می‌آمد که خلخالی در راه همدان است، آنجا نیز همان قصه تکرار می‌شد و تمام قاچاقچیان و افراد مسأله‌دار از ترس و دلهره برخورد تند خلخالی فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند. اینها برکات عملیاتی ایشان و خروجی ماجرایی بود که خودش قائل به تفکیک میان آنها نبود. با این حال نمی‌توان منکر شد که چهره ایشان کمی بیشتر از چیزی که در واقعیت بوده، مخدوش شده است. در این مستند هم تقریباً به نوعی به آن پرداخته شده است.

آقای رفیق‌دوست در جایی به نقل از شهید بهشتی از دادگاهی سخن می‌گویند که اگر شکل بگیرد و خلخالی در آن محاکمه شود با دادگاهی بسیار تماشایی روبه‌رو خواهیم شد. هرچند که با وجود سرنوشت خلخالی و اینکه بعد تربه شخصیتی مهجور تبدیل می‌شود هرگز چنین دادگاهی برگزار نمی‌شود! به نظر شما اگر چنین دادگاهی شکل می‌گرفت انتظار چه اثری در رویکرد اجتماعی از آن می‌رفت؟

با توجه به شناخت شخصی‌ام از مرحوم شهید بهشتی من این نقل‌قول را تسویه حساب شخصی ایشان با آقای خلخالی نمی‌دانم، به خصوص که شهید بهشتی برخوردار از شخصیت عدالت‌گرای فراگیر بود. به عقیده او هیچ شخصی، اعم از رئیس جمهوری یا فرد عادی در برابر میز محکمه و در دادگاه تفاوتی با یکدیگر نداشتند. شهید بهشتی به دنبال آن بوده که اثبات کند در ایرانی که اسلام می‌خواهد حکومت کند هر فردی، با هر پیشینه و سابقه‌ای اگر دچار تخلف شده و از مرز عدالت فاصله بگیرد باید مورد پیگیری قرار بگیرد. ایشان بیشتر در مقام تعظیم و تجلیل نهاد عدالت حاکمیت اسلام بوده است و نه تسویه حساب شخصی. همین است که تأکید دارم این نقل‌قول را نباید نشأت گرفته از نگاه شخصی و تسویه حساب شهید بهشتی با خلخالی دانست. او تأکید کرد که حتی اگر خودش در این مسیر دچار خطا شود هم باید تاوان آن را پس بدهد. به خصوص که اگر شما توجه کنید آقای شهید بهشتی در سال ۶۰ شهید شده است و در فاصله این یکی دو سال عمدتاً هر گونه تصویری از اعراض و انحراف از مرز عدالت در آن مقطع اولیه انقلاب ایران مطرح می‌شد جست وجو برای مصداق آن به سمت خلخالی نشانه می‌رفت. این نقل قول از ناحیه شهید بهشتی از بابت تسویه حساب شخصی با شخص خلخالی نیست، با آن روحیاتی که من از ایشان سراغ داشتم، در مقام تبیین این نکته است که بله چاقو هم می‌تواند دست خودش را ببرد، اگر چاقو خطاکار بوده باشد باید دستش بریده شود، حتی اگر اینجا بحث یک فرد با سابقه انقلابی درمیان باشد، حتی اگر صحبت از فردی باشد که از حواریون سال ۱۳۴۲ و همراه با امام راحل بوده باشد، حتی اگر در مقاطعی فرد مذکور خدماتی را ارائه کرده باشد که مستحق تشویق است. شهید بهشتی معتقد بود اگر چنین فردی هم دچار خطا شود باید با او برخورد شود، بخصوص اگر اصلاح راه وی ممکن نباشد.

نظرتان راجع به یکی از نقدها به مستند «ضد قهرمان» مبنی بر اینکه کمی سرگردان است و مخاطب گاهی نمی‌داند که این کار درباره شهید بهشتی است یا درباره خلخالی چیست؟ این سردرگمی را با توجه به شرایط آن دوران گریزناپذیر می‌دانید؟

به نظر من هدف کارگردان این مستند توصیف و تفسیر عملکرد یک شخصیت بر قطعه‌ای دو سه ساله از انقلاب است؛ شخصیتی به نام آقای خلخالی. لاجرم به اعتبار این گزاره درست و منطقی که «یعرف الاشیاء باضدادها» همه پدیده‌ها با ضدش شناخته می‌شوند ناخواسته نقطه مقابل شخصیتی نظیر خلخالی، با آن رفتارهای رادیکال را طبعاً باید در ذهن و ضمیر مخاطب و نویسنده یک شخصیت‌هایی ظهور کنند که نقطه مقابل این رفتارهای رادیکال را داشته است. مرحوم شهید بهشتی مظهر عقلانیت و اعتدال در آن مقطع زمانی به شمار می‌آید. به صراحت عرض می‌کنم برخی از دوستان ما که طی همان چند سال ابتدایی انقلاب به سرعت دیدگاهشان اصلاح شد، آرمان‌گرا بودند و عقلانیت هم در آنها موج می‌زد ولی در همان مقاطع هم وقتی با شهید بهشتی مقایسه می‌شدند، شهید بهشتی از آنها بشدت جلوتر بود. این موقعیت در نزد آقای بهشتی به نظرم منحصر به فرد بود. در تراز رهبران بعد از امام در عقلانیت، دقت عمل و و عالمانه اندیشیدن شهید بهشتی نمونه بود. این مظهر بی‌نظیر ظرفیت انقلاب بود که امام به ایشان اعتماد و اتکای زیادی داشت. حتی اگر مرحوم آقای بهشتی نسبت به برخی از رویکردهای نسبت به امام -که مظهر تأیید بود و همه حرکت‌هایشان مورد تأیید قرار می‌گرفت- اگر تشخیص می‌داد که مسأله‌ای بر اساس مصلحت زمانه نیست خدمت امام راحل می‌رفت و نظر عالمانه و اندیشمندانه خود را -حتی اگر نظری مخالف داشت- با امام راحل درمیان می‌گذاشت. به عنوان نمونه این موضوعی که شما مطرح کرده‌اید در این مقطع زمانی شاید نیاز به ترمیم داشته باشد. از این جهت وجوه آرمانی ذهنی خودش فراتر از زمانه بود. ذهنش این بود که اسلام ملاک است، اسلام مهم است، حتی اگر در این رابطه رهبران مورد قبول جامعه دچار آسیب شوند، باید با آنها با زبان علم و اندیشه و عقل صحبت کرد و دیدگاهشان را اصلاح کرد. همین است که وقتی آقای خلخالی به مظهر رفتارهای تند افراطی تبدیل می‌شود ناخواسته توجه‌ها به این نکته جلب می‌شود که اگر این رفتار مظهر آسیب و مشکل بوده است آیا در مقابل او کسی بوده که در برابر این رویکردها موضع داشته، ناخواسته ذهن‌ها معطوف شخصیت یگانه مرحوم بهشتی می‌شود.

خود آقای رفیق‌دوست نقل می‌کند هویدا شخصاً تماس گرفته و درخواست کرده که اطلاعات را در اختیار ما بگذارد. من این وسط چه کاره‌ام، مگر ما در مقام قضاوت هستیم؟!

برش

جامعه متکثر است. هر کدام از ما هر دیدگاهی را هم که از نظر منطق و اخلاق قبول داشته باشیم، باز هم در نهایت این نظر گروهی از ماست و نظر همه جامعه نیست. حال این هوشمندی و هنر کسانی است که در منظر یک جامعه متکثر بیشتر دیده می‌شوند. همان‌طور که در مستند اشاره می‌کنیم، آقای خلخالی از آن میزان هوشمندی برخوردار است که از جامعه الیت سنی چنین نگاه و باوری به رسانه داشته و خودش را در رسانه‌ها مطرح می‌کند. ارتباطش به قدری با رسانه‌ها جدی است که اگر سراغ عکاسان و خبرنگاران آن دوره بروید، هر کدام خاطرات جذابی از این شخصیت دارند. آن جمعیتی که طبق گفته شاهدان عینی در مستند، مرگ بر بهشتی می‌گویند یا آقای بهشتی را به تساهل و تسامح متهم می‌کنند، خب مشخص است مطلوب‌شان لابد نقطه مقابل شهید بهشتی است و بالاخره اینها هم جزوی از جامعه هستند؛ اما مسأله مهم این است که با گذر زمان جای قهرمان عوض می‌شود و از آن مهم‌تر اینکه بیابیم دلیل این میزان محبوبیت شهید بهشتی در نسل‌های بعدی چیست. گیرایی این آدم را ببینید که چطور کلیپ «عاشق شوید» آن بین نسل امروز و در فضای مجازی جزو ترندها می‌شود. چقدر نگاه یک انسان می‌تواند نافذ و کلامش گیرا باشد. چطور حرف یک انسان می‌تواند بعد از گذشت سال‌ها برای زمانه امروز هم صادق باشد، آنقدر که من فیلمساز بتوانم بر اساس آن فیلم بسازم، یک شاعر شعر بگوید و یک نویسنده حول محور آن کتاب بنویسد و هر کدام از ما در قالبی که بلدیم با زبان او با مردم سخن بگوییم. من تلاش کردم با روایت این دوگانه تاریخ، ناگفته‌های هر کدام از این دو شخصیت فراهم شود تا کسانی که اطلاعی از گذشته ندارند، نگاهشان نسبت به آینده روشن شود و بدانند که تجربه تاریخی نشان داده هر کدام از این تفکرها چه خطراتی داشته و نگاه مقابل اما چه فرصت‌هایی ایجاد کرده است. من تمام تلاشم را کردم که روایتمان مغرضانه نباشد یا حداقل توی چشم مخاطب نزند و گیر تاریخی نداشته باشد. نیتم طرح همین مسأله بود. مگر کارکرد رسانه غیر از این است که با طرح یک مسأله، فرصت برای پرداختن به جزئیات اجتماعی و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی را فراهم کند. خیلی‌ها به من گفتند تو هدفت این بوده که فلانی را بزنی! بر فرض محال که این بوده، آخر زدن من کجای این عالم قرار می‌گیرد؟! نگاهمان را کلان‌تر کنیم، ببینیم خروجی کدام تفکر به نفع این نظام بوده؟ آقای محمدی گیلانی، آقای قدوسی و آقای بهشتی یا آقای خلخالی؟! در «برزخی‌ها» نمونه این برخورد را با اهالی سینما و فردین، بازیگر محبوب مردم مطرح می‌کنیم و نمونه دیگرش را با وزیر بهداری حکومت پهلوی که زنده می‌ماند و به صورت رایگان جانبازان قطع نخاعی را درمان می‌کند. اینها را ما نمی‌گوییم، شاهدان زنده تاریخ می‌گویند. امتداد این تفکر ادامه دارد. ما همچنان خلخالی داریم. ما همچنان مخملباف داریم.

معاصر ما می‌شد و نسل‌های بعدی از آن به عنوان اتفاق ویژه یاد می‌کردند، همچنان که شنیدن آن در این مستند برایمان شگفتی‌ساز است و آقای ناطق‌نوری هم در مستند تأکید دارند شهید قدوسی محکم پای محاکمه آقای خلخالی ایستاده بودند. شنیدن اینها برای خود من هم حیرت‌انگیز بود چون در تاریخ مکتوب نیامده و از برگ‌های ناخوانده تاریخ است که به صورت شفاهی روایت می‌شود.

در بخشی از مستند شاهد تفاوت برخورد با سه شخصیت متفاوت از حکومت پهلوی هستیم و اینکه پیامد این رفتارها چقدر مثبت و منفی بوده است. سید شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام‌زاده که جزو ۵ ارتوپد مشهور جهان بوده و اورژانس، ابتکار او در زمان وزارت بهداری و بهزیستی است و از حکم اعدام قسر در می‌رود و بعد شاهد خدمات ویژه او به جانبازان جنگ هستیم و در مقابل نوع برخورد با امیرعباس هویدا که خود خواهان ارائه اطلاعات است و با آن سرنوشت عجیب مواجه می‌شود. واکنش‌ها نسبت به جنس پرداخت‌تان به هویدا چطور بود، احتمالاً با این انتقاد مواجه نشدید که در پی تطهیر این شخصیت بودید؟

بله. خیلی زیاد؛ در حالی که اساساً من دنبال سفید و سیاه کردن آدم‌ها نیستم. من نه قاضی‌ام و نه تحلیلگر؛ یک فیلمسازم. در این فیلم هم نشان می‌دهم که ببینید ما سه شخصیت متفاوت داریم؛ یکی‌شان وزیر بهداری بوده، دیگری نخست‌وزیر و سومی مقام ارشد دستگاه نظامی-امنیتی حکومت پهلوی. همه چیزشان با هم فرق دارد. هر سه اما در ایام حکومت پهلوی زندانی شده بودند و نه در دوران انقلاب. شاهدان زنده و نفرهای اول روایت، می‌خواهند بگویند بنای انقلاب این نبوده که شبیه تفکر آقای خلخالی رفتار کند. می‌خواهند از معایب آن نوع رفتار و فرصت‌هایی که از دست رفته صحبت کنند. آنها از تهدیدهایی که از دل آن نوع برخورد بر ما عارض شد، صحبت می‌کنند. همه چیز عیان و آشکار است. خود آقای رفیق‌دوست نقل می‌کند هویدا شخصاً تماس گرفته و درخواست کرده که اطلاعات را در اختیار ما بگذارد. من این وسط چه کاره‌ام، مگر ما در مقام قضاوت هستیم؟!

یعنی به نظر شما الان آقای خلخالی طرفدار یا حامی ندارد؟ اگه دارد پس خلخالی غایب نیست

پند و نصحیت نیست و فقط قرار است با هم حرف بزنیم.

هدف و نگاه این مستند از ابتدا نقد یک جریان و گفتمان است یا صرفاً شخصیتی که امروز غایب است؟

ما قرار نبود پرتره بسازیم. اساساً کار ما به لحاظ فرمی هم پرتره نیست. پس هدف ما ساختن فیلم زندگینامه نبوده است. از اسم فیلم و فرم هم مشخص است که مد نظر ما روایت یک دوگانه است نه شخص غایب. یعنی به نظر شما الان آقای خلخالی طرفدار یا حامی ندارد؟ اگه دارد پس خلخالی غایب نیست. مقصود شما البته اگر فیزیک ما آدم‌هاست که خب بحث دیگری است. اما چیزی که از انسان‌ها می‌ماند عمل، رفتار و منش است. ما به وضوح در فیلم از دو تفکر مقابل هم حرف می‌زنیم.

در نقد چنین جریانی ریشه و بن مایه چنین تفکری را چه چیز می‌دانید؟!

نگاه ظاهربینانه و سطحی به مسائل و صرفاً پوسته هر چیز را مبنا قرار دادن.

تماشای مستند مخاطب را با این شبهه مواجه می‌کند که چرا شخصیتی همچون خلخالی با چنین وضعیت فکری و رفتاری این همه سال در مسند قدرت سکانداری کرده است؟ این سؤال برای مخاطب بی‌پاسخ می‌ماند!

سوال شما طوری است که انگار این تفکر در ساختار ما منقرض شده است. به نظر من اصلاً اینطور نیست. ما همچنان باافراط گرایی، تندروی و مدیریت هزینه‌زا برای مردم و کشور مواجهیم.

محسن رفیق‌دوست:
ماشین‌هایی که ساواک با آنها زندانی‌ها را به جابه‌جا می‌کرد فولکس‌هایی بود که شیشه نداشت. من دو تا از این ماشین‌ها را برای حمل معتادان فرستادم. تماس گرفتند و گفتند که ما حداکثر در هر کدام ۱۶ نفر را می‌توانیم جا بدهیم که جمعاً می‌شود ۳۲ نفر. ۷ نفر اضافه می‌آید. با آقای خلخالی تماس گرفتم. گفتند ۷ نفرشان را بکشید. اما ما یک ماشین دیگر هم فرستادیم تا آن هفت نفر را بیاورند.

رضا کنگرلو:
احمد شهاب در نامه‌ای با دستخط خودشان حکم اعدام آقای خلخالی را نوشتند. خلخالی نخوانده حکم را امضا کرد. همه خندیدند، فهمید که حکم اعدام خودش است شروع کرد به فحاشی.

محمد عطریانفر:
حضرت امام فرمودند احمد به خلخالی بگو در تمام دادگاه‌ها باید موازین اسلامی رعایت شود اگر نشد و این ۴ اعدامی شدند ۵ تا، نفر ششم خودت هستی.

فیاض زاهد:
آقای خلخالی اعلام کرد که صدام خیلی مرد است و ما آن را تیتر کردیم. چرا صدام مرد است! چون با امریکا می‌جنگد.

ناطق نوری:
یک روز جلوی همه نماینده‌ها در مجلس تند و عصبانی گفتم آقای خلخالی می‌دانی مشکل شما چیست؟ نه دین‌داری و نه شعور.

مصطفی پورمحمدی:
سریع الحکم بود. تا ۶ ادله می‌دید حکم صادر می‌کرد.

محسن رفیق‌دوست:
من خودم از آقای بهشتی شنیدم آن دادگاهی تماشایی است که ما خلخالی را محاکمه کنیم.